عنوان:

نسبت نفس و عقل و روح

|  |
| --- |
| شناسنامه مطلب |
| کد مطلب | t-156 |
| رده | تزکیه‌ای/تقوای عمومی/اصلاح اندیشه/تغییر بینش/نسبت به انسان |
| برچسب | تغییر نگرش، تزکیه، نفس، عقل، روح، عوالم هستی |
| توضیحات |  |

روح اولاً خودش متحرك است، ثانیا محرِّك است. و زندگی ما، چیزی جز حركت نیست. همین كه نگاه می­كنیم، حركت است، چرا که اعصاب و انرژی ها حركت می­كنند، پس هرحركتی نمود روح است. خاصیت این روح، بستگی دارد به این که از چه جهتی به آن نگاه كنیم.

برای مثال، آینه حقیقتی است (بلاتشبیه، این آینه به هیچ وجه قابل مقایسه با روح نیست، فقط مثال را از این جهت طرح می­كنیم تا مشخص شود كه ذهن به هر حیثیتی نگاه كند، آن را می­بیند) بستگی دارد از چه جهتی به آن آینه نگاه كنیم.

□ یك بار توجه ما فقط به شیشه بودن است. می­گوییم مواظب باش می­شكند به دست و پا فرو می­رود. در غذا باشد، خرده های آن گلو را پاره می­كند و... در این حالت ما به آینه نگاه می­كنیم از حیث شیشه بودن آن.

□ یك بار از حیث شفاف بودن به آن نگاه می­كنیم، می­گوییم دستمال بیاور تا آن را تمیز كنیم تا براق باشد و...

□ یك بار ازحیث انعكاس نور، كه صورت پردازی می­كند، به آن نگاه می­كنیم. می­گوییم مسیر این آئینه در جهت نور، چه باشد. محدب باشد یا مقعر، یا این که چه تصویری می­خواهیم؟

یعنی ممكن است به یك حقیقت، از حیثیت های مختلف نگاه كنیم و حیثیت­های متضاد از آن ببینیم. روح، حقیقتی است، اما بستگی دارد كه ما به چه حیثیتی به آن نگاه كنیم. آن دید از آن جهت، معنی ها و آثار خاصی ایجاد می­كند.

مثلا این روح، از این جهت كه توجه پیدا می كند، نفس می­شود. اگر توجه به عالم ماده كند، نفس اماره می­شود. پس چه روح و چه نفس اماره، یك چیز است. در عین حال، روح، باطن نفس اماره است. با شهوت و توجه به عالم ماده و محبت به این عالم، معنای نفس پیدا می­كند.

همین روح، توجه به خدا می­كند، بازهم می­شود نفس، اما نفس مطمئنه.

روح، چیز عجیبی است. یك حیثیتی هم دارد كه خودش، خودش راكنترل می­كند. این می­شود عقل. یعنی می تواند توجه خودش را از خودش بگیرد. پس چه عقل و چه روح بگوییم یكی است. اما باطن عقل، همان روح است یعنی روح، نزدیک تر است به قوه عقل از خود عقل.

مثال: اگر یخ را ملاحظه كنیم، با همه تشخصی كه به خود می­دهد از صفات و ... و جدای از آب هم، خودش را كنار كشیده، اما نزدیک تر از خود یخ به یخ، آب است. اگر یخ شعور داشت، می­فهمید كه آب به من نزدیک تر از من است. نمی­توان ذره یخی را پیدا كرد كه قبلا آب نبوده. اگر شفافیتی هم دارد، شفافیت آب است كه به آن منتقل شده است.

باید توجه كنیم كه قبل از حركت دست و پا و ... من حركت كردم. باید دقیق توجه كنیم و بفهمیم كه این، انعكاس حركت من است اما به قدری اتحاد، شدید است كه من خیال می كنم كه دستم حركت می­كند و این، انعكاس آن است. من نگاه كردم و چشم ،خودش را به آن مسیر تنظیم كرد. پس من به این جسم مادی نزدیک تر از چشم هستم. آن ها كه به «من» توجه نكردند، توجه به هیكل خود می­کنند. هزاران خرج می كند تا هیكل را آرایش كند. چرا كه من را درآن هیكل میبیند. تا برود و ببیند كه من کدام است؟ آنگاه تازه یك قدم جلو رفته و از این هیكل بیرون آمده است.

 اما خداوند یك چیز دقیق تر می­فرماید، این که الله به خود شما از شاهرگ حیاتی شما نزدیک تر است. یعنی از خودت (من) هم نزدیک تر است. هركه ذهنش كند است و دید تفكرش ضعیف است، فقط به ظاهر نگاه می­كند. آن وقت كه بچه سه ساله بود، حتی به هیكلش هم توجه نداشت. به پوشاكش توجه می­كرد. وقتی پدرش برایش یك كفش هزارتومانی خرید، آن روز حتی ناهار هم نخورد. ­رفت در كوچه آن را به بچه­ها نشان ­داد. جلب زیبایی كفشش شده بود نه حتی هیكلش. من را در پیراهن و كفش می­دید. اگر از آن جدا كردی هیچ شد و وقتی آن را پوشید، چیزی شد. اما وقتی كمی بالاتر آمد، می­گوید من لباس ارزان تر می­پوشم اما در عوض، بدن سالم و تنومند داشته باشم ( این جا هم «من» را در بدنش می­بیند.) وقتی عمیق تر نگاه كند، حقیقت نفس را می­بیند. آنگاه اگر به این مرحله برسد، تازه آمادگی پیدا می­كند تا بفهمد كه نزدیک تر ازمن، الله است. چنین انسانی، اهداف و ارزش گذاریهایش كاملا دگرگون می­شود. ده تا فحش به او بگو اگر برگشت و جوابی داد! مهمانی دعوتش نكردی، اصلا به خیالش نمی آید تا چه برسد به این که انتقام بگیرد. اصلا احساس نمی­كند، آن قدر بزرگ می­شود.

حالا دیگر ظرفیت باز شد. قبلا یك ظرفیت تنگی داشت كه مانند یك استكان كوچك با یك ضربه كوچك تلاطم پیدا میكرد. حال اقیانوسی شده كه هزار تا ضربه را هم در خود هضم می­كند. نه تنها در مشكلات نمی­شكند بلكه مشكلات را می­شكند.

این جاست كه می­فهمد مراتبی دارد كه حتی اگر در درون حركتی كند، این حركت، مورد آگاهی و كنترل است. "وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ..." در این آیه خداوند صیغه را مع الغیر می­آورد. "نعلم" می­فرماید نه "اعلم" یعنی عنایت به اسباب افعالش هم دارد و مع الغیر می آورد مثل "إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ"؛ كه عنایت به خود و ملائكه دارد. و یا وقتی می­فرماید: "وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ"، عنایت به خود و ملائكه و مادر و... دارد. "نعلم" یعنی موجودات دیگری را هم قرار دادیم كه آنها هم می­دانند حتی آن حقیقت كوچكی را كه در نفس خود حركت كند. تو در سیطره چنین نیروهایی واقع شده­ای.

"إذْ یتَلَقَّى الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیمِینِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِید" به یاد بیاور آن وقتی را كه گیرندگان، آن ملائكه و مأمورینی – كه مثل ملائكه ای كه خون را می گرفتند – هر حركتی صادر می­شود آن دو تا مأمور می­گیرند از راست و چپ (نه راست و چپ این بدن من، یعنی هر كاری از تو صادر می­شود، یا جهت مثبت و نیك دارد یا منفی و بد كه این ها هركاری از تو صادر شود را می­گیرند) نگاه، به چه نیتی شد، فورا می­گیرند. به نیت نگاه به نامحرم شد مثلا تیر وحشتناكی می­شود كه به چشم فرو می­رود یا به نیت خوب باشد به صورت زندگی شیرین می­شود، اما در پرده است و الان نمی­بینیم.

" مَا یلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَیهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ " حتی یك لفظ "آخ" گفتی اما با یك لحنی گفتی كه شخصیت فلانی خرد شد، همان لفظ نیست مگر این که مراقبی آن جاست كه عتید و آماده باش است (به اسبی كه آماده حركت است، فرس عتید گویند.)

حالا خلقت تو به انتها رسید و لحظه انتقال به عالم بعدی فرا رسید، این انتقالِ بسیار سختی است، مستی آفرین و بیهوش كننده " وَجَاءتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ "

" ذَلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِیدُ " تمام حقیقت كه از بدن خارج شد، درآن عالم، حقیقت خودت برای خودت كشف می­شود. می­فرماید: این همان است كه بودی و الان پرده را كنار كشیدیم و می­بینی آن چه را كه قبلا همان را داشتی.

حضرت علی (ع) در خطبه 20 از نهج البلاغه لحظه انتقال را لحظه­ی بسیار سختی توصیف می­فرماید:

" إِنَّكُمْ لَوْ عَاینْتُمْ مَا قَدْ عَاینَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَوَهِلْتُمْ، وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَلكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا عَاینُوا، وَقَرِیبٌ مَا یطْرَحُ الحِجَابُ! "

آن كه در حال جان دادن است، تو نمی­دانی چه خبراست، نمی­تواند صحبت كند و هیچ كار دیگری بكند، اگر می­دیدی چه بلایی بر سر كسی كه از شما می­میرد، می آید و چه برایش می­گذرد، اصلا تاب و توان نمی آوردی و جزع تو به آسمان ها می­رفت و وحشت تو را می­گرفت. آنگاه با همه­ی وجود، خودت را كنترل می­كردی و تمام گوش و چشم و وجودت در اطاعت خدا می­شد. اما این صحنه از شما در پشت پرده است. اما بدان این حجاب به این زودی‌ها نزدیك است كه كنار برود! لذا توجه به یاد مرگ از دستورات بسیار مهمی است که اساتید اخلاق برای صعود ما، می­دهند. ما موجودی نیستیم كه همه­ی خودمان در اختیار خودمان باشد. بلكه همه چیز تحت كنترل است. نه كنترل پلیس، كه كنترل خون و بچه در رحم مادر! تمام این ها تبدیل به شخصیتی می­شود كه در زندگی بسیار حساس­تر بوجود می­آید كه اصلا قابل درك نیست. اگر تسامح كنیم میتوان گفت مَثَل زندگی این عالم مَثَل عالم رحم مادر است.

کتاب فطرت، پایگاه ندای پاک فطرت